

نمی‌خواهم ازدواج کنم

پای صحبت‌های مادر بزرگ که می‌نشینی، متوجه می‌شوی خیلی دلش از ازدواج نکردن نوه‌هایش پر است.



پای صحبت‌های مادر بزرگ که می‌نشینی، متوجه می‌شوی خیلی دلش از ازدواج نکردن نوه‌هایش پر است. با حسرت از زمان‌های گذشته صحبت می‌کند و می‌گوید در دوران قدیم تا چه اندازه ازدواج در زندگی هر کس مهم و پیوند زناشویی اصلی‌ترین اولویت زندگی هر جوان بود. محال بود دختر و پسر به سن دیپلم گرفتن برسند و برای ازدواج تصمیم جدی نگیرند. مسئله‌ای نبود، حاجت، از همه‌ها، همان‌ها، آن‌ها دوست داشتند، چه نهدت از بد، ه ماد، مستقا، شه‌ند. لحن مادر بزرگ صادقانه است و کلامش بر دل می‌نشیند، اما جوانان هم حرف‌هایی دارند که از نظر خودشان منطقی است. رویا 28 سال دارد. بتازگی از مقطع کارشناسی ارشد رشته شیمی فارغ‌التحصیل شده و از این جهت بسیار خوشحال است. به دنبال کار می‌گردد و می‌داند که به زودی سیمتی مناسب در آزمایشگاه پیدا می‌کند. او دختری با استعداد و موفق است، اما وقتی نظر او را درباره ازدواج می‌پرسی، کوچک‌ترین تمایلی در وجودش نمی‌بینی. علت را که جویا می‌شوم پاسخ می‌دهد اوایل خیلی دوست داشته که زود ازدواج کند، اما در فامیل و دوستان، چند دختر و پسر را دیده که با میل و رغبت خود ازدواج کرده‌اند و زندگی‌شان را به بهترین شکل با فرد مورد علاقه‌شان آغاز کرده‌اند. ظاهراً همه چیز در ابتدا عالی پیش می‌رفته و هر کس به خوشبختی آن زوج‌های جوان غبطه می‌خورده تا این که ناگهان خبر طلاق آنها عالمگیر شده. رویا می‌گوید خبر جدایی هر کدام از آنها که به گوشم می‌رسید، تا چند روز بشدت متعجب می‌شدم. پیش هر کدام هم که می‌رفتم بدترین حرف‌ها را از وی راجع به همسرش می‌شنیدم. انگار نه انگار که تا پیش از ازدواج، چه عطش شدیدی برای ازدواج با او داشت. حال آن عشق آتشین به نفرتی غیرقابل تحمل تبدیل شده بود که دیگر راه‌حلی نداشت.

رویا در عروسی باشکوه آنها شرکت کرده و از نزدیک شاهد عشق و علاقه شدید آنها نسبت به یکدیگر بوده است. این صحنه‌ها او را مایل به ازدواج می‌کرد، اما در مقابل، شنیدن خبر طلاق آنها سطل آب سردی بوده که بر روح گرم و پرحرارت رویا ریخته شده. حال دیگر رویا هیچ تمایلی به ازدواج ندارد.

از رویا خدا حافظی می‌کنم و سراغ کامیار می‌روم. 32 ساله است و چند سال است در شغل مهندسی در شرکتی معتبر کار می‌کند. تفریحاتی سالم دارد و برای والدینش بهترین پسر محسوب می‌شود، اما مادر او بشدت نگران ازدواج نکردن پسرش است. براستی چرا کامیار ازدواج نمی‌کند؟ مادرش پاسخ می‌دهد که 4 سال پیش به دختری علاقه‌مند شده و از او خواستگاری کرده است، اما خانواده دختر سنگ‌های بسیار بزرگی جلوی پای او گذاشته‌اند که حداقل آن، خریدن خانه‌ای مستقل و بزرگ بوده است. کامیار پسر فعالی است و حقوق خوبی دریافت می‌کند، اما با برآورده کردن خواسته‌های بی‌منطق آن خانواده سال‌ها فاصله داشت. این مساله بشدت کامیار را سرخورده کرد.

منصوره هم دختر دیگری از همان قوم و خویش است. او 31 سال دارد و خود را کاملاً بی‌میل نسبت به ازدواج می‌بیند. دلیل او را براحتی می‌توان در طلاق پدر و مادرش دید. وی والدین خود را خوشبخت ندیده و احساس می‌کند ازدواج برای او هم همین معنا را خواهد داشت.

اگر از صدها دختر و پسر جوان دیگر هم دلایل ازدواج نکردن را سوال کنی، پاسخ‌هایی کم‌وبیش مشابه می‌شنوی. اصلی‌ترین دلایل توقعات بی‌منطق مالی خانواده‌ها، بالا رفتن آمار طلاق، الگو گرفتن از جوامع غربی، نبود مسئولیت‌پذیری و لذت بردن از مجرد است. هنگامی که خانواده دختر از پسر 30 ساله که حدود پنج سال است از دانشگاه فارغ‌التحصیل و مشغول به کار شده توقع دارند صاحب خانه و ماشین و امکانات رفاهی کامل برای دخترشان باشد، آیا به این فکر می‌کنند که داشتن این اموال برای یک جوان هم غیرممکن است؟! چه دلیلی دارد که یک دختر و پسر در جشن عروسی باشکوه‌ای که هزینه‌ای معادل 2 سال کامل حقوق آقاده‌اماد را دارد به خانه بخت بروند در حالی که همان مبلغ می‌تواند بخشی از رقم تهیه خانه را پوشش بدهد؟ آیا خود را برای لحظه‌ای به جای آن جوان می‌گذارند تا ببینند این توقعات بی‌منطق تا چه حد امکان‌پذیر و شدنی است؟ چرا فکر می‌کنند تعیین مهریه بالا می‌تواند استحکام بخش زندگی فرزندشان باشد، در حالی که هر روزه ده‌ها دختر با گذشتن کامل از حق و حقوقشان طلاق می‌گیرند. آیا هر پسری که ثروت بادآورده پدری دارد می‌تواند شوهری ایده‌آل برای دختر آنها باشد؟

متأسفانه طلاق‌های متعددی که هر روزه در زندگی زوج‌ها رخ می‌دهد، نظر بسیاری از جوانان را نسبت به ازدواج منفی کرده است. به طور طبیعی وقتی یک دختر یا پسر جوان در جشن عروسی یک دوست یا قوم و خویش شرکت می‌کند و بعد از مدتی خبر طلاق همان زوج را می‌شنود، نسبت به ازدواج دلسرد می‌شود. او با خود می‌اندیشد نکند من هم به همین سرنوشت دچار شوم. شاید اگر تا آخر عمر مجرد باقی بمانم، به مراتب بهتر از ازدواج و در پی آن جدایی باشد، اما هیچ جوانی نباید زندگی خود

را آینه‌ای از زندگی دیگران ببیند. شاید آمار طلاق بالا رفته باشد، اما هنوز هم هستند زن و شوهران جوانی که زندگی شیرینی دارند، با هم می‌سازند و زندگی را پیش می‌برند، بچه‌دار می‌شوند و هر سال زندگی را بهتر از گذشته روبه جلو هدایت می‌کنند.

چاردیواری (ضمیمه دوشنبه روزنامه جام جم)